

کفتارهای عرفانی

(قسمت شصت و هفتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات خرداد ۱۳۹۰)

صد و یازدهم

تابستان ۱۳۹۱

فهرست

جزوه صدویازدهم - گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)

(بیانات خرداد ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

- هدف از مجازات / امور مدنی و امور جزائی / امر جزائی، کشف حقیقت / امر حقوقی، اختلاف بین مردم نباشد / در دوران امروز، آنهایی که مثل نقل و نبات قسم نادرست می‌خورند / جامعه و فرد ۶
- خواب‌ها و رویاهای صادق / خواب نادرشاه و حضرت علی علیه السلام / شناخت خداوند، شناخت عرفانی و معرفت جزء فطرت شماسست، درس خواندنی نیست / پیغمبر صلی الله علیه و آله، تعلیم قرآن برنامه‌ی کارش بود / زیاد خواندن قرآن و توجه به معنا / علی جانشین پیغمبر و خلیفه‌الله / توجه به جنبه‌ی معنوی علی علیه السلام ۱۲
- رضایت پدر در ازدواج دختر / ترس و وحشت بیجا / نداشتن غلّ و غش نسبت به مؤمنین و آماده شدن برای رفتن به بهشت / حمل عمل مؤمن بر صحت ۲۱
- مانیفست و برنامه‌ی اولیه‌ی هر گروه یا هر دسته‌ی سیاسی / منشور عالم فقر و درویشی و اذان و اقامه‌ای که به گوش طفل نوزاد می‌خوانیم / ذکر، منشور شخصی شماسست، بیعت، منشور سوّم برای درویش‌ها / شرط اوّل بیعت، اطاعت و تسلیم در برابر

- اوامر الهی / نسل بشر و کنترل تعدادش / مسأله‌ی رعایت محرم و نامحرم و رعایت دقیق آن در مصافحه / در هر زمانی به مناسبت وضعیت اجتماعی، یک دستور شدیدتر می‌شود ۲۸
- مجلس ترحیم علیرضا امیرسلیمانی / در مورد مشیرالسلطنه و عضدالملک / اهمّیت شکرگزاری ۳۵
- وجود انسان به اعتبار ارتباط با خداوند است و هر چه با او ارتباط دارد تابع تحوّل نمی‌شود / ایراد می‌گیرند که تصوّف را با مقتضای روز عوض کنید، مقتضای روز را عوض می‌کنیم / گروه‌های سیاسی و شعار / شعاری که می‌گویند را ما نداریم، ما شعارمان خداست / تصوّف و عرفان از بین نمی‌رود / دموکراسی / انتخاب رهبر / شیطان / مؤمن باید زیرک و هوشیار باشد ۴۰
- شیطان / کید شیطان ضعیف است، می‌توانی با او مبارزه کنی / علمی که خداوند به آدم داد، به شیطان نداد / عمده‌ی شیطنت‌های شیطان در مورد انسان از لحاظ فکری است / مباحثه‌ی شیطان و معاویه، شیطان حتّی از طریق نماز هم وارد می‌شود / نماز شب و ساعت شماطه، نماز به امر شیطان ۵۰
- فهرست جزوات قبل ۵۴

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

من که گوشم سنگین است، هیچ چیز نمی‌شنوم و نمی‌فهمم. شما خودتان هم نمی‌فهمید از حرف‌هایتان، بنابراین حرف ننزید بگذارید یکی حرف بزند که خودش می‌فهمد چه می‌گوید، دیگران هم می‌فهمند چه می‌گوید.

یک بحثی در علم حقوق مطرح می‌کنند و حال آنکه جای آن تنها آنجا نیست همه جا هست و آنجا عمل آنها مورد بحث قانونگذاری قرار می‌گیرد و سایر موارد، اخلاقی هستند و آن اینکه کسانی که می‌خواهند حقوق اسلام را پیاده کنند، یعنی انجام بدهند اینها باید در نظر بگیرند که هدف از مجازات چیست؟ چون یک تقسیم‌بندی هم در علم حقوق هست، می‌گویند: امور مدنی و امور جزایی. امور مدنی یعنی اختلافات بین مردم، معاملات آنها شرکت‌های آنها و امثال اینها که اختلافی دارند بررسی می‌کنند یا اینکه مقررات اسلامی می‌گوید که در اینجا چه کار بکنید. امور جزایی این است که وقتی کسی از حکومت و از دولت تخطی بکند مجازاتش چیست؟ البته این بحث هست که آیا اوامر مأمورین دولتی قابل اطاعت هست یا نه؟ خیلی مفصل است که حالا وقتش نیست.

در امور جزایی گفتیم که هدف، کشف حقیقت است؛ یعنی یک جرمی واقع شده یک نفری کشته شده، هدف این است که کشف کنند

چه کسی کرده؟ ولی فقط همین کشف نیست، همین هدف نیست، می‌خواهند کشف کنند که چه کسی کرده؟ برای اینکه هم برای او اقدام مناسبی کنند یا ببخشند یا نبخشند و هم اینکه دیگران بدانند چه باید بکنند، مثالش که اتفاقاً از لحاظ حقوقی خیلی جالب است، اینکه قصاب‌ها خودشان گوسفند را می‌کشتند، گوسفند او فرار کرده بود دنبالش بود ببیند کجا رفته، معمولاً این گوسفندها در یک خرابه‌ای می‌روند، گوسفندش به یک خرابه‌ای رفته بود، صاحب گوسفند که گوسفندش را پیدا نکرده بود، دید آنجا یک خرابه‌ای است. گفت: حتماً گوسفند در آن خرابه رفته، آمد در خرابه یک گشتی زد، دید گوسفند نیست ولی دید آن گوشه، یک آدمی را که تازه کشته‌اند و دارد خون از او می‌آید، انداخته‌اند آنجا. دم در آمد، او را گرفتند، گفتند: تو آن آدم را کشته‌ای، الان کاردِ خون‌آلود دستت است. بله، او کارد خون‌آلودی دستش بود چون قصاب بود، گفت: من قصابم، گفتند: الان از آنجا آمدی کس دیگر هم نیست، گفت: من نمی‌دانم. خلاصه هر چه جیغ و داد زد، گفتند: نه حتماً تو کردی، این را مجبور کردند (حالا معلوم می‌شود آنوقت‌ها هم گاهی بوده که مجبور کنند) مجبور کردند اقرار کند بگوید: بله من کردم. حکم قصاص در موردش صادر شد می‌خواستند گردنش را بزنند، یکی از جمعیت بلند شد، آمد. گفت: آقا او را نکشید، بعد که جلو آمد گفت: او نکرده من کردم، قاتل منم، من را بگیرید. همه نشانی‌ها را گفت: بعد که این گفت، قصاب هم گفت: بله

آقا راست می‌گویید، من دیدم اگر من اقرار نکنم من را از کتک می‌کشند بنابراین اقرار کردم. حالا بعضی‌ها می‌گویند خود علی علیه السلام قضاوت کرد، بعضی اخبار می‌گویند که امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام. به هر جهت این را قضاوت کردند حکم شرعی در شیعه ماند گفتند که اینکه نکرده، بنابراین قصاص او بی‌معنی است نباید قصاص کرد، بنابراین، این مرد، این قصاب که متهم بود، آزاد است و اما این یکی درست است که خودش اقرار کرده ولی یک آیه‌ی قرآن هست که *مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا*، کسی اگر دیگری را از مرگ نجات بدهد مثل این است که همه‌ی مردم را از مرگ نجات داده، گفتند این یکی هم که آمده آن دیگری را از مرگ نجات داده، برای اینکه داشتیم این را می‌کشتیم و این جلوی او را گرفت، بنابراین چون این هم مشمول آن است مثل اینکه همه‌ی مردم را نجات داده، نمی‌شود او را مجازات کرد، این را هم رها کنید. بعد گفتند دیه‌ی او از بیت‌المال داده بشود چون هیچکدام که نباید قصاص شوند. اینجا، هم مسأله‌ی جزایی دارد هم مسأله‌ی حقوقی. مسأله‌ی جزایی، یعنی کشف حقیقت، گفتند اینکه خودش اقرار کرده. بعد که معلوم شد دیدند، اقرارش از روی آزادی نبوده، گفتند دیه بده، تبدیل به امر حقوقی شد. امر جزایی به امر حقوقی تبدیل شد. به او دیه دادند.

در امر حقوقی منظور قانونگذار، منظور شرع این است که اختلاف بین مردم نباشد ولی در امر جزایی منظور، کشف حقیقت است. البته در محیطی که اسلامی باشد اشکالی پیدا نمی‌شود هیچکس بیخود نمی‌آید اقرار کند. بیخود حرف دروغی نمی‌زند، قسم دروغ نمی‌خورد. یکی می‌گفت که من هیچوقت قسم‌های مهم نمی‌خورم همیشه قسم معمولی می‌گویم والله که الله را از همه پایین‌تر می‌دانست، از اینجا این قسمت فهمیده می‌شود که در اسلام با ایجاد امر مدنی، محاکمات مدنی، عدم اختلاف بین مردم و دوستی بین مردم خیلی اهمیت پیدا کرده، در نظر شارع اهمیت داشته کمالینکه گاهی اوقات به این توجه می‌کنند ولی به دنبال کشف حقیقت نمی‌روند. می‌گویند: حقیقت چه لزومی دارد؟ حقیقت بین دو نفر است ما به یک نحوی اختلاف آنها را حل کردیم، حقیقت هر چه می‌خواهد باشد. البته این در دوران امروز در جامعه‌ای که قسم درست و نادرستش مثل نقل و نبات همینطوری گفته می‌شود و قسم نادرست می‌خورند این حرف صحیح نیست ولی در یک محیط اسلامی این مسلماً هست. منتها در طی تاریخ، خلفا کسانی که می‌خواستند نظر خودشان را اعمال کنند گاهی یک قاعده از این را می‌گرفتند و گاهی قاعده‌ای از آن یکی را می‌گرفتند و نظر خودشان را اعمال می‌کردند و حالا هم که هیچی.

یک کار دیگری هم که امروز در این مورد شده این است که خیلی از دروس را یک‌طور مثل اینکه جدا کنیم، محرمانه کرده‌اند، مثلاً

تا اسم فقه می‌آید می‌گویید: درسش را ما نخواندیم بلد نیستیم، نمی‌دانیم. درس آن چیزی نیست خیلی هم ساده است همین حرف است همین نحوه‌ای که من گفتم یک درس اساسی مهمی است در شناخت دین اسلام. آنوقت بحث در این است که آیا دین نظر بر فرد دارد یا نظر بر جامعه دارد، بر جمع؟ برای اینکه هم احکام اجتماعی دارد هم احکام فردی. البته ادیان بطور کلی چون رابطه‌ی انسان را با خدا تعیین می‌کنند، جامعه با خدا ارتباط ندارد، فرد هست که با خدا ارتباط دارد، منتها بعضی جوامع بیشتر افرادش با خدا مرتبط هستند، بعضی جوامع نه ولی جامعه ارتباط با خدا ندارد، حتی در زمان خود پیغمبر، وحی فقط بر پیغمبر نازل می‌شد بعد پیغمبر می‌فرمود؛ آن قاعده‌ی اجتماعی می‌شد. وحی بر جامعه نازل نمی‌شد یا پیغمبر وقتی می‌خواستند یا خداوند می‌خواست جامعه‌ی اسلامی را یک رونقی بدهد یک چیزی بدهد، شخص حضرت محمد ﷺ را انتخاب می‌کرد و به معراج می‌برد. هیچکس دیگری هم با پیغمبر در معراج نبود، فقط پیغمبر به معراج رفت البته جبرئیل همه‌جا بود ولی او به جایی رسید که جبرئیل هم نیامد. منتها پیغمبر آمد آنچه که از آن شنیده‌ها و گفته‌ها و دیده‌ها، مربوط به جامعه بود به جامعه گفت. این است که نظر بر فرد و تربیت افراد، فرد فرد دارد. اما اینطور نیست که بگوییم در جامعه اگر همه‌ی مردم خوب بشوند به فرض محال، این جامعه خوب می‌شود نه، یکی از شرایط البته همین است، که فرد فرد مردم خوب بشوند ولی

جامعه جداگانه نظر دیگری دارد. روابط اجتماعی بر مبنای محبت و دوستی افراد گذاشته شده باید آن روابط به جای خود باشد که اجرای قوانین، قوانین اسلام باشد. ان شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

علی علیه السلام را نه تنها مسلمانان، بلکه همه‌ی محققین اجتماعی هم برای او شخصیت درجه‌ی اوّلی قائلند.

البته پیغمبر جای خود دارد. برای ما پیغمبر مهمتر است ولی برای سایرین، چون پیغمبر ذوالفقاری نداشت. علی ذوالفقار داشت از ترس ذوالفقار علی، علی را می‌گویند... اوّل، به واسطه‌ی آن نظری که آنها می‌گویند، اوّل هم هست. اما همین اشخاص متعصب در اهل سنت، انتقاد زیادی از علی می‌کنند و همان انتقادی که گروه قبلی اینها از پیغمبر می‌کردند ولی ما اگر تعصب را کنار بگذاریم، همه‌ی مسلمان‌ها بنشینند، شخصیت درجه‌ی اوّل، در بین مسلمان‌ها شخصیت درجه‌ی اوّل، پیغمبر، خود اسلام است. نمی‌شود گفت، پیغمبر مسلمان است، نه اصلاً پیغمبر اسلام بود. این است که در بین مسلمان‌ها، علی درجه‌ی اوّل است، حتی محققینی که مذهبی هم نباشند. این کتابی که آن مسیحی نوشته است، که هم اسم کتابش را یادم رفته و هم اسم خود نویسنده‌اش. آن کتابی است که هیچکس به اصطلاح آن را بخواند... نمی‌تواند بگوید کس دیگر به علی آموخت. حالا علی علیه السلام چون در اعتقادات ما اگر وارد باشد، اعتقادات به صورت یک خواب و رؤیا از آن ظاهر می‌شود. یعنی ما محال است حضرت علی، امام حسن،

۱. عصر سه‌شنبه، تاریخ سوم رجب ۱۴۳۲ ه. ق مطابق با ۱۶/۳/۱۳۹۰ ه. ش.

امام حسین علیه السلام و اینها را به خواب ببینیم و حرف ناسزایی بگوییم در این صورت معلوم می‌شود اعتقادمان خراب است. برای اینکه خواب، این چیزها را ظاهر می‌کند. حتی در جزء خواب‌ها، رؤیاهای صادقانه خواب نادرشاه را می‌گویند، یکی می‌گوید نادرشاه سنی بوده، یکی می‌گوید فلان بود، به هر جهت نادرشاه در ضمن اینکه، به قولی تحصیل کرده نبود، نه پروفیسور بود، نه دکترا داشت، هیچی ولی خیلی مرد فهمیده‌ای بود، او اگر به جنون دچار نشده بود واقعاً بی‌نظیر بود. نادرشاه اول که شروع کرد به اینکه خودش بگوید من پادشاهم و مملکت را گرفتم، خواب دید که علی علیه السلام آمدند. به قولی: علی کرّم الله وجهه آمد و شمشیری، حالا نمی‌دانم شمشیر ذوالفقار یا دیگری؟ شمشیری به کمرش بستند، همینقدر. بیدار شد خودش تعبیر کرد، گفت اینی که به کمرم انداختند، این است که علی من را مأمور کرده به این، شخصیت را به من داده که مبارزه‌ی او را دنبال کنم و رفت همینطور همه جا تا موفق شد. بعد هم البته در آن آخر وقتی خودش فهمید که دیگر خیلی حالش خراب است، خواب دید علی آمدند کمرش را باز کردند و شمشیر را برداشتند و بردند. خودش گفت دوران من تمام شد که بعد او را گرفتند. حالا شمشیر را اگر علی به کمرش ببندد، این مأموریت است ولی اگر شمشیر به خودش بدهد یا نشان بدهد، نشان‌دهنده‌ی این است که یادت باشد من شمشیر دارم، حواله‌ی تو با

این شمشیر است یا گردن دشمنان را می‌زنم و یا همه را مطیع می‌کنم، این دیگر بسته به خودت است. چون کمتر هم دیده شده که خوابی به اصطلاح صریحاً علی در آن باشد.

البتّه من خودم یک خوابی دیدم، از همان بچگی، برای همه گفته‌ام. پنج شش ساله بودم در حال به‌قولی احتضار. در اتاقی که مادرم و اینها را از بالای سرم بردند که نبیند بچه‌اش دارد جان می‌دهد ولی من دیدم در پشت بام، در یک جای لغزنده‌ای نشسته‌ام می‌خواهم بیفتم، خودم را نگه می‌دارم که نیفتم. علی علیه السلام از آن پشت آمدند یک ظرفی، از این قهوه‌ریزها که اینجا هم داریم، ریختند گفتند نبات جوش است، (ما نبات جوش می‌گوییم) این را بخور تا خوب بشوی. من گرفتم و خوردم و بیدار شدم و بعد صدا زدم بیا بید که خوب شدم. هر کسی علی برایش مظهر حیات است، مظهر فعالیت است این است. البتّه برای ما مسلمان‌ها، شیعه‌ها به‌خصوص برای مسلمان‌ها علی ولی‌الله است ولی دیگران که نمی‌شناسند مگر اینکه یکی بخواهد، یعنی خداوند نظر داشته باشد به یک شخص معمولی، یک کارگر ساده‌ای مثلاً در آفریقا، موهبتی کند. کسی را خواب می‌بیند بعد می‌پرسد علی کیست؟ آنوقت می‌فهمد و الاً بطور کلی کسانی که علی را می‌شناسند، به اصطلاح خودبه‌خود می‌شناسند. کما اینکه در آیه‌ی قرآن هم هست. جایی دارد که برای آنهایی که کتاب فرستادیم، کتاب یعنی موهبت، حکمت، کتاب

فرستادیم، آنهایی که قبلاً کتاب را داشتند، یعنی در ایمان بودند، خودشان کتاب را می‌شناسند. یعنی وقتی دو تکه فلز را به هم نزدیک کنید به هم می‌چسبند، آنوقت می‌فهمید این آهن است، آن هم آهنریاست.

در داستان یکی خُر و یکی آن نصرانی‌ای که آمد به قتلگاه و بعد مسلمان برگشت. البته آن در یک لحظه مسلمان شد، شاید در عمرش هیچ کتاب فقهی هم نخوانده بود، هیچ کتابی نخوانده بود. نمی‌دانست مسلمانی چیست. همینطوری می‌فرمایند باز در قرآن، کسانی که برایشان این حکمت، این کتاب را می‌فرستیم، آنهایی که کتاب برایشان می‌فرستیم، کتاب را می‌شناسند، همانطوری که فرزندان را می‌شناسند.

این خیلی در ذهن من بود، هنوز هم کاملاً محو نشده، توضیح و تشریحش در ذهنم هست. وقتی می‌رفتیم سر گله، گله‌ی گوسفند اینکه وقتی که بچه بودم محو شده، یک خرده بزرگتر که شدم. آنجا گوسفنددارها، آنهایی که از طرف ما هم امین بودند، مُخت‌باز می‌گفتیم. یک گله خُلوله یعنی بره‌ها را جدا می‌بردند که کم‌کم علف‌خور بشوند و همچنین از مادرشان جدا باشند، یک خرده برای ما شیر بماند. مادرها را هم جداگانه می‌بردند. صبح وقتی اینها را پیش هم می‌آوردند، یک صدای بعبع فراوانی شنیده می‌شد، آقای دکتر شریفیان نوارش را دارد،

رفتیم سر گله، فیلمبرداری کردند. اینها به هم می‌ریختند. بره‌ها را شما نگاه کنید، صد تا بره همه عیناً مثل هم، اگر در قالبی بگذارید درآورید همه... ولی هیچکدام اشتباه نمی‌کردند. هر کدام یک‌راست می‌رفت پیش مادر خودش، اگر هم جای دیگر می‌رفت، یک خرده می‌ماند بعد او را پس می‌زدند، مادرش را می‌شناسد. قرآن می‌گوید: *كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ*^۱، همانطوری که فرزندان‌تان را می‌شناسید. این به ما می‌خواهد بگوید که شناخت خداوند، شناخت عرفانی و معرفت، جزء فطرت شماسست. یک چیزی نیست که برویم درس بخوانیم و یاد بگیریم، جزء فطرتش است. البته درس خواندن و چیز یاد گرفتن یک فضل و دانشی است، یک چیز اضافه‌ای است، فضیلتی نیست، فضل است. یعنی یک نفر آدم خیلی درس خوانده در هر رشته‌ای، با یک آدم عوام که اگر چه سواد هم نداشته باشد، از لحاظ معنوی، یک جور به خداوند نگاه می‌کند. البته نه اینکه درس نخوانید، نه! یک جور نگاه می‌کند یعنی آن خمیره‌ی هر دو یک جور است، اگر آن تمیز بود، خوب بود، هر کدام بود، آن جلوتر است. این است که بسیاری در زندگی‌شان در درویش‌ها خیلی دیده شده، درویش‌های ظاهراً بی‌سواد، با یک آدم خیلی بالا رفته و متناسب و دانشگاهی، موقعیت یک‌طوری است که این را بر آن ترجیح می‌دهند. این حکایت مثنوی هم هست، البته آن قسمت که آن دو گروه بوده‌اند.

یک گروه چینی که اهل نقاشی هستند یک گروه رومی، آمدند مسابقه. در یک اتاقی هر دو آماده شدند که نقاشی کنند. یک گروه چینی‌ها خیلی در نقاشی ماهر بودند و خیلی زحمت می‌کشیدند. آن گروه رومی روبروی آنها دیوار، آینه داشت آینه را تمیز می‌کردند. هر چه اینها زحمت می‌کشیدند در آنجا منعکس می‌شد. بطوری که کسی از در می‌آمد بین اینها فرقی نمی‌گذاشت. از این جهتش می‌شود از آن استفاده کرد، که به جای این زحمت‌کشی و اینکه حالا می‌بینید درس خواندن‌های امروزی چقدر طولانی است، نه اینکه بد است خیلی هم خوب است، منتها این یکی خوبتر است. یکی خوب است، یکی خوبتر است. به جای اینها، دل را صاف کنند همان مقدار حاصل می‌شود. در صدر اسلام، از خود پیغمبر بگیریم که بی‌سواد بود. حالا نگویند قرآن را کی گفته؟ قرآن را بگذارند و اعمال یک نفری که اینطوری بود. این از صد دانشمند اتمی بالاتر است. البته این بیخود نمی‌زند بکشد، اتمی نه، یک خرده اتم را خراب کنید همه‌ی دنیا را از بین می‌برد. البته پیغمبر، تعلیم قرآن، برنامه‌ی کارش بود. شما هم اگر می‌خواهید همینطوری شوید، همین را زیاد بخوانید نه بدون توجه به معنا، بخوانید معنایش را بفهمید ان شاءالله. به همین جهت همین دوره‌ی سوّم ماه بسیار خوب است، من هم ممنونم از شماها، شکرگزارم که با یاد قرآن این منزل را هم متبرک می‌کنید و روح مرحوم خانمم را هم

شاد می‌کنید ان شاءالله.

سؤال: اینکه می‌گویند حضرت علی در یک روز چهارصد نفر کافر را کشت، درست است؟

چهار هزارتا. آنهایی که گفته‌اند چهارهزار نفر است، می‌گویند دروغ را اینقدر بزرگ بگو که همه فکر کنند این دروغ نمی‌گوید، باور کنند. ایرادی که بر علی گرفتند، همان ایرادی است که بر اسلام گرفتند، بر همین کشور. برای اینکه هیچکس به اندازه‌ی علی... اولاً برای اینکه این خبر را بدانید، چهار هزار نفر، با شمشیر بخاهد بزند چقدر طول می‌کشد؟ شبانه‌روز هم بیست و چهار ساعت است، تقسیم کنید چهار هزار نفر را نمی‌شود کشت. به علاوه علی هم بشر است خواب می‌خواهد، غذا می‌خواهد، استراحت می‌خواهد، بعد از آن هم علی بشری است مسلمان، نماز باید بخواند. البته شاید قشون علی این چهار هزار نفر را در یک شب کشتند، بله ولی خود این خبر غالباً می‌گویند که دروغ است. حالا به‌عنوان اینکه خواستند بگویند خیلی زحمت کشیده، اینطوری می‌گویند. مبالغه است. نخیر!

یک جهت این هم که شاید آن حرف را خیلی اهل سنت قبول کردند و الان همه‌ی تواریخ هم نوشته‌اند، این است که عمر و ابوبکر نگفتند که علی بی‌اهمیت است، نگفتند که ما جانشین پیغمبریم، گفتند مردم ما را برای جانشینی پیغمبر انتخاب کردند و حال آنکه علی

به اصطلاح همیشه می‌گفت من جانشین پیغمبرم. علی می‌گفت که من خلیفه‌الله هستم. یعنی خداوند گفته است که خلیفه‌ای در روی زمین می‌آفرینم که همیشه خلیفه‌ای دارد، علی می‌گفت من آن خلیفه‌ام ولی آن آقایان، اول می‌گفتند خلیفه‌رسول‌الله؛ یعنی ما خلیفه‌ی رسول‌الله هستیم. بعد هم دیگر به همین طریق. الان ما می‌بینیم وقتی صحبت تملق از رئیس قوم می‌شد، از آنها آنقدر تملق کردند، که آنها مدتی اشتباه کردند ولی اگر اشتباه هم کردند، قدر علی را همیشه می‌دانستند. اولاً هر دو فرقه خیلی قابل صلح و سازش هستند، برای اینکه هر دو مشترکاتشان خیلی زیادتر است از مفترقاتشان.

سؤال: این درست است که عمر می‌گفت: «اگر علی نبود من

هلاک می‌شدم؟»

این مشهور است، بله ولی آن مال ابوحنیفه است که گفت آن دو سال مرا نجات داد، یعنی آن دو سالی که... ولی به هر جهت در کارهای مشکل هم علی نظر می‌داد و از او نظر می‌خواستند و خیلی داستان‌ها هم هست که نشان می‌دهد خود آن آقایان هم به جنبه‌ی معنوی علی توجه داشتند. یکی همان داستان علی و لشکر اسلام که داشت شکست می‌خورد که می‌دانید و از این قبیل چیزها خیلی است. عمر هم در لیاقت علی حرفی نداشت، منتها عمر می‌گفت: علی جوان است، چند تا ایراد می‌گرفت، یعنی می‌گفت به این جهات نخواهد

توانست خلافت کند که یکی خیلی مزّاح است، مزّاح می‌کند، شوخی می‌کند، سبک می‌شود. البتّه خود عمر خیلی خشن بود، خیلی سخت‌گیر بود، حتّی یکی از صحابه را که به حرفش گوش نداده بود، چنان لگد زد که مریض شد و بعد مرد. دیگر اینکه می‌گفت: علی خیلی، همه‌ی خانواده‌ها را داغدار کرده، متنفّذین. خودِ مادر ابوسفیان، هنده‌ی جگرخوار به‌قول مشهور. پدرش، شوهرش و یک برادرش مثل اینکه به‌دست علی کشته شدند. آنوقت هم جنگ تن به تن می‌شد می‌دیدند چه کسی کشته است؟ از این جهت مخالف بود.

این است که حالا راست باشد یا دروغ، هر که گفته باشد یا نگفته باشد، به هر جهت نشان می‌دهد که نمی‌خواهد عظمت علی را انکار کند، منتها می‌خواهد بگوید من بهتر می‌توانم کار کنم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک کلیاتی هست در هر مذهبی و هر دینی که آن را باید همه بدانند. یکی این است که هیچگونه عقد و قراردادی بدون آنکه خود شخص انجام بدهد معتبر نیست. رضایتی هم که با چوب و چماق گرفته باشد، آن هم معتبر نیست. چوب و چماق هم اصطلاح هست یعنی به اصرار. مهمترین این عقود در زندگی ما، عقد ازدواج است درست است که رضایت پدر در ازدواج دختر شرط است ولی عدم رضایتش لازم نیست، مهم نیست. اگر رضایت نداشته باشد، زن می‌تواند ازدواج هم بکند عقد ببندد مانعی ندارد ولی اگر می‌خواهد ازدواج صحیح باشد، باید از پدر اجازه بگیرد همان یک مرتبه است یعنی همان دفعه‌ی اولی است که ازدواج می‌کند، نه همیشه. آن هم جهت اخلاقی دارد نه جهت شرعی، کما اینکه گفتند اگر پدر رضایت نداد، طرف می‌تواند به قاضی شکایت کند و البته این توصیه‌ی شرعی است ولی حالا لازم نیست انجام بدهد. بنابراین چون این به مصلحت خود دختر است بنابراین نباید از او ناراضی باشد اما اگر به هرجهتی اشتباه کرد، نفهمید خودش آتش به زندگی خودش خواست بزند و با کسی ازدواج کند که پدر نمی‌پسندد عواقب آن به خودش برمی‌گردد، این را باید بداند. بنابراین، این ازدواجی که بدون اجازه و رضایت خود زن

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۱۸ ه. ش.

باشد، درست نیست. حالا اگر یکی خودش به رودربایستی گیر کرد به هرجهتی رضایت نداشته، اجازه داد آن دیگر تقصیر خودش است مثل اینکه خودش خواسته به خودش آتش بزند آن دیگر ربطی نه به دین دارد نه عرفان و نه هیچ چیز.

یک سؤال دیگری هم که رسیده کسی گفته من ترس و وحشت دارم. ترس و وحشتی که بیجا باشد، همینطور است که نوشته گاهی می‌آید، شدید می‌شود گاهی نه، بستگی یکی به هوا دارد یکی به معده دارد در پرهیزی از آن جهات اگر رفتار گذشت کند، فقط توکل بر خدا جلوی آن را می‌گیرد؛ که با ذکرِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ^۱، آن ترس جبران می‌شود.

سؤال دیگری که این آیه: رَبَّنَا... لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا^۲، خدایا در دل‌های ما غلی (غلّ و غشی که ما می‌گوییم همان معنا را دارد) هیچ غلی نسبت به مؤمنین دیگر قرار نده و حتی در جای دیگری همین علامت این است که قرار داده می‌شود برای همه‌ی مؤمنین ممکن است غلی نسبت به مؤمن دیگری حالا یا اشتباه می‌کند یا نمی‌کند ممکن است قرار داده بشود و به همین جهت هم هست که آیه‌ی دیگری باز در قرآن می‌گوید: مؤمنینی که همه‌ی کارهایشان درست است می‌خواهند بروند بهشت، یعنی محاسبات شده، فقط این

۱. سوره هود، آیه ۵۶.

۲. سوره حشر، آیه ۱۰.

یک نقطه‌ی ضعف را دارند که غلی نسبت به مؤمن دیگر دارند، اینجا هم خدا ممکن بود بگوید که به من چه خودتان بیاید باهم بروید ولی چون در آنجا حتماً مؤمن دیگر را هم می‌بینید و نمی‌شود دو تا مؤمن در بهشت همدیگر را ببینند باهم روبوسی نکنند. این است که فرموده است که این اشخاص را دم در، قرنطینه به اصطلاح، آن غل را از دلش پاک می‌کنند، بعد او را به بهشت می‌فرستند. البته این کار برای ماه‌ها، ان شاء الله اگر اهل بهشت بودیم این غل را بعد از رفتن ما پاک خواهند کرد. اما برای پیغمبر که هنوز کودک هم بود به سنّ ظاهری، کودک بود و از این مسائل اطلاعی نداشت، خداوند فرشتگانی فرستاد که داستانش را می‌دانید؛ برادران رضاعی او که با هم بازی می‌کردند، دیدند که آمدند قلبش را شکافتند و دلش را درآوردند و شستند و تمیز کردند و گذاشتند سر جایش و رفتند ولی نه اثری در اینجا بود و خود پیغمبر، بعد چیز مهمی نگفت. گفت: بله دیدم آمدند این کار را کردند و رفتند. دردی یا ناراحتی، احساس نکرد. حالا ما هم دو شرط دارد، اول اینکه مؤمن باشیم ان شاء الله که هستیم، بعد هم اینکه حالا منتظر نباشیم که خداوند فرشتگانی بفرستد این کار را بکنند، ما خودمان این کار را بکنیم و برای رفتن به بهشت آماده بشویم که آنجا معطلمان نکنند یک راست ما را بگیرند و به بهشت ببرند: مرا بگیر و چلپستی در بهشت انداز؛ یعنی این، همینطوری.

اما آن کسانی که از ردیف نه همیشه، ردیف پیغمبر هستند یعنی از آن نوع معصوم هستند که ما چهارده معصوم می‌گوییم در آنها از اول غل ایجاد نمی‌شود یا غل‌هایی که ایجاد می‌شود در اول خداوند برمی‌دارد. در مورد خودمان خیلی کارهایی که از بعضی مؤمنین دیگر می‌بینیم یا نسبت به خودمان یا نسبت به دیگران افسرده می‌شویم. شدیدتر بشود، غلّ و غش ایجاد می‌شود ولی اگر خودمان فکر کنیم می‌گوییم: همان به تو چه، که آن کار بدی کرده فقط دعایش کن و اگر می‌توانی او را راهنمایی کن و الا کار دیگری به تو مربوط نیست. سعی کنیم غلّ و غش ایجاد نشود نه اینکه تنبلی کنیم برویم آن گوشه نه، تمام فعالیت و کارمان، زحمت خود را انجام بدهیم که به هیچ مؤمنی صدمه نرسد، در دل هیچ مؤمنی غلّ و غشی ایجاد نشود مع ذلک اگر شد، خودمان برویم یک گوشه‌ای بنشینیم، بگوییم: خدایا ما کارمان را کردیم حالا دیگر نوبت توست. ان شاءالله. در این راه ما کارهایی را که مربوط به خودمان نیست، نه اینکه وظایف خودمان را ندیده بگیریم تنبلی کنیم این فکر، بگوییم: هرچه خدا خواست همان می‌شود نه، کارمان را می‌کنیم ولی برای این کار کمک‌هایی که خداوند... کرده، یکی گفته است: حمل عمل مؤمن بر صحت، یعنی وقتی مؤمنی را می‌بینید یک کارهایی می‌بینید آن را بر صحت تلقی کنید. آن داستان که در تذکرةالاولیاء نوشته، کسی آمد پیش یکی از بزرگان و مشایخ، مشرفّ شود، به قولی بیعت کند. او چون حالا به چه

جهتی مصلحت می‌دانست به این گفت: برو پیش فلان شخص آدرس داد که از رودخانه رد می‌شوی، خلاصه یک خرده زحمت داشت ولی این بلند شد رفت، برای آنها هم قدیم این چیزها چنان ساده نبود، نعمت‌های الهی، نعمت هدایت به سادگی مثل دوران امروز به دست نمی‌آمد، خیلی زحمت داشت، کما اینکه باز یکی دیگر، حالا حرف در حرف می‌آید، کما اینکه یکی دیگر از بزرگان در شرح حال او نوشته‌اند که احادیثی از پیغمبر شنیده بودند مستقیم و درست بود جمع می‌کرد و از خود گوینده‌اش می‌شنید نه اینکه چند دست بگردد. یکی در طرف‌های بغداد و اینها، حالا که بغدادشان خراب است ولی آنوقت‌ها بغداد درست بود، در اینجا شنید که خواجه عبدالله انصاری در هرات، هرات کجاست؟ این طرف افغانستان، او بغداد است. حدیث از پیغمبر می‌گوید، بلند شد آمد اینجا که حدیث بشنود و خواجه عبدالله را ببیند و برگردد این زحمت را می‌کشیدند. این آقا که به او گفتند: برو آن طرف رودخانه، حالا من ملاحظه کردم، ملاحظه‌ی او را کردم خسته نشود خیلی، نگفتم این از اینجا بود و او در مصر نه، یک جا بود فرض کنیم، برای اینکه ماها همان قدرش هم نمی‌کنیم، رفت. بعد از چند نفر پرسید که فلان آدرس کجاست؟ منزل شیخ، از دو سه نفر پرسید همینطور با بی‌اعتنایی گفتند ولی مع ذلک آمد، وقتی آمد، دید به اصطلاح در اتاق پذیرایی او هیچکس نبود خودش بود و یک زنی بود و یک سینی، یک مایع قرمزی و اینها، می‌گفت عجب این چه شیخی است که زن هم در

آنجاست و اینجا پسری؟ نرفته خدمت شیخ، برگشت، برگشت پیش شیخ اولی، از او پرسید: رفتی؟ گفت: من رفتم یک چنین چیزی دیدم به دلم چیز نشد، گفت: که خلاف کردی، آنچه من گفتم باید انجام می‌دادی، دو مرتبه برو همانجا، این دو مرتبه رفت آنجا و بعد که از شیخ پرسید، گفت: این زن همسر من است، این فرزند من است، این آب انار است یا آب انگور است برای اینکه من باید بخورم و بعد تمام زندگی را گفت که اینطور است. اینجا حمل عمل بر صحت را شیخ یادآوری کرد، چون این قاعده‌ی شرعی را رعایت نکرد حمل عمل مؤمن بر صحت است، باید فرض کنی که این کار صحیح است اگر به امر صحیحی قابل توجیه است. فرض کنید که این همان نحوه‌ی صحیح را دارد. یکی اصل بر صحت است یعنی اصل بر این است، این کاری که این شخص کرده صحیح است. جلوی آن را بینودی تا ندانید نگیرید. وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^۱. به هر جهت این اصولی هم که آفریده متنها این اصول را شاید قشریون مصادره کرده‌اند و به خودشان گرفته‌اند و آلا این اصول اصلاً جنبه‌ی عرفانی دارد. در فقه هم قابل استفاده است بهره می‌برند و در اصول و اینها ولی اصالت آن مال عرفان است. اما چنان کرده‌اند که اهل عرفان آنهایی که سالک راه هستند توجه به این اصول ندارند. به اصولی که در مذهب اسلام هست. مذهب اسلام در واقع به منزله‌ی این

است که راهی را که ما به سوی مقصد باید برویم آب و جارو می‌کند، جارو می‌کند و آبپاشی می‌کند تمیز می‌کند که ما را نگه‌دارد. اینها همان آب و جارو کردن است پس اصل راه رفتن با عرفان است، با خود شماست که باید راه بروید ولی به این چیزها هم توجه نکنید ان شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

البته در گروه‌های اجتماعی سیاسی اصطلاحی دارند ولی متأسفانه ما همه‌ی اصطلاحات گذشته‌ی خودمان را که داشتیم، یادمان رفته و همین اصطلاح جدید. مثلاً قدیم می‌گفتند: رستم‌زاد، چون رستم که حامله بود مادرش می‌ترسید، برایش خطر داشت، سیم‌رخ به کمکش آمد و جراحی کرد و با سزارین آورد. حالا ما اصلاً لغت رستم‌زاد را نداریم ولی همه جا می‌گوییم سزارین. دوبله‌ی تصادف این است که نه تنها لغت از یادمان رفته، این خیلی خوب است که لغت یادمان رفته بود، می‌گفتیم خودش هم یادمان رفته، یعنی رستم‌زادی تقریباً وجود ندارد ولی رستم‌زاد زیاد است، لغتش نیست، لغتش فرنگی است. حالا خیلی از اینطور چیزها هست، منظور من این است که اینها می‌گویند که، حالا در ضمن فراموشی هم دارم. مثلاً هر گروهی، هر دسته‌ی سیاسی را می‌گویند مانیفست‌شان چیست؟ یعنی آن برنامه‌ی اولیه‌شان چیست ولی ما همین لغت را داشتیم منشور، منشور کوروش، یعنی در واقع برنامه‌ی فرهنگی کوروش، منشور کوروش. این منشور عالم فقر و درویشی، یک منشورش همین اذان و اقامه‌ای است که به گوش طفل نوزاد می‌خوانیم، اساس همین است: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، اگر خداوند به تو تفضلی کرد بیشتر، أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيُّ

الله، را هم می‌گوییم. منشور بعدی که می‌خواهید به عالم درویشی وارد بشوید، همان ذکری است که تلقین می‌کنند، منشور شخصی شماست. آن هم همان معانی، معنی اولیهی آن عبارات است منتها این دفعه با میخ و چکش به قلبتان می‌کوبید که قلبتان جز به یاد خدا و جز با ذکری که به شما داده‌اند، حرکت نکند و اما منشور سوّم برای درویش‌ها که حالا حرف من در آن است، بیعتی است که از آنها گرفته می‌شود، بیعتی است که می‌گیرند. آیهی قرآن است، در مورد پیغمبر البتّه خطابش است:

إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُكَ أَمَّا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۱، آنهايي که با تو بیعت می‌کنند، با خدا بیعت کرده‌اند دست خدا بالای همه‌ی اینهاست. این منشور سوّم است. در این بیعت، شرط اوّل بیعت، اطاعت و تسلیم در برابر اوامر الهی یعنی اوامری که دیکته می‌شود، ظاهر است، مهمترین اینها برحسب هر زمانی گفته می‌شود. در دوران امروز که بسیار علوم جدیدی آمده، اینها اگر علم باشد، به وجود آمدن ندارد، از اوّل خلقت بوده، منتها ما را خدا گفته کم‌کم بروید جلو و همه‌ی این علوم را کشف کنید، بفهمید ولی ما یک گروه‌مان گاهی اوقات اشتباه می‌کنیم، یک گروه‌مان می‌رود آنچنان غرق در گذشته می‌شود که حال را فراموش می‌کند و یک گروهی به‌عکس چنان غرق در حال (غرق

می‌گویم یعنی ظاهرش است) ولی غرق می‌شود که گذشته را فراموش می‌کند، حالا از این بگذریم معذرت می‌خواهم که حرف‌های من متن و حاشیه‌اش از هم جدا نیست. حالا شما می‌خواهید حاشیه حساب کنید می‌خواهید متن.

البته خداوند در بین جانداران، حیوانات را آفریده یک تعادل حیاتی بر آنها حاکم کرده، از یک حدی نمی‌شود تعداد مثلاً ببر و شیر و اینها، زیادتر باشند، از یک حدی هم نمی‌تواند پایین‌تر باشد. چه کسی کنترل می‌کند؟ این حیواناتی که خوراک آنها هستند. درست است که گوسفند و گاو و گوزن را می‌بینیم در تلویزیون، شکار حیوانات هستند، غذایشان است. یک وظیفه‌ی دیگری که خدا به آنها داده، کنترل آنهاست. هر وقت عده‌شان زیاد شد شیرها هم زیاد می‌شوند، پلنگ‌ها زیاد می‌شوند، غذای فراوان دارند می‌خورند. تا اینها را کم می‌کنند، زیاد شدند اینها را کم می‌کنند، کم که کردند، خودشان هم کم می‌شوند چون دیگر غذا ندارند.

در انسان، چون انسان همه چیز می‌خورد، گیاه می‌خورد، میوه می‌خورد، گوشت می‌خورد ولی شیر، زردآلو نمی‌خورد، به‌قولی هلوی پوست‌کنده جلویش بگذارید، نمی‌خورد. یک موش را می‌خورد ولی اینها را نمی‌خورد. اما بشر نه، خداوند گفته است که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ*

خَلِيفَةً^۱، جانشین در زمین قرار می‌دهم. پس باید این فکر را هم بکنیم چه مقداری از مَنوب‌عنه، اختیارات دارد؟ یعنی خداوند تو را خلیفه و جانشین در زمین قرار داده، چی به تو داده؟ چه اختیاراتی و چه وظایفی قرار داده؟ خیلی از تنظیماتی که در مورد حیوانات گفتیم که خداوند این تنظیم را برقرار می‌کند که همه‌ی جانداران به این اندازه باشند، مگر اینکه تصمیم بگیرد یک جاندارانی را از کره‌ی زمین محو کند، یا مثل دایناسورها آنطوری از بین‌شان می‌برد، یا به تدریج تعدادشان را کم می‌کند، کم می‌کند تا از بین بروند ولی همه‌ی این وظایف را خداوند به انسان تقریباً سپرده، انسان دخالت می‌کند، نگذاشته انسان که نسل گوسفند، میش از بین برود ولاً اگر بشر نباشد، گوسفند، میش و اینها، وجود خارجی پیدا نمی‌کنند. اما امروز تعداد گوسفند در دنیا، در تحت سیطره‌ی بشر خیلی فراوان است. اگر هم یک گوسفندداری نخواست گوسفندهایش زیاد بشوند، زن و مردشان را، نر و ماده‌شان را از هم جدا نگه‌می‌دارد همه را می‌کشد می‌خورد. اگر بخواهد زیاد بشوند، آنقدری که باز قدرت دارد، البته نمی‌تواند نسل را، نطفه را عوض کند ولی آنقدری که دارد. حالا این خلیفه‌ی الهی برای خودش چه کار کرده؟ نسل خودش را چه کار می‌کند؟ می‌بینید چه کار می‌کند. هر چند وقتی جنگی می‌شود، بین الملل اول، بین الملل دوم، چه فلان و اینها، به اندازه‌ی کافی که خدا راضی باشد از بین نمی‌روند برای اینکه در ضمن

عقل هم دارند، عقل داده به این خلیفه‌ی خودش. با عقلش می‌بیند. باید با این دو تا گروهی که باهم بد بودیم و هر دو از یک مأخذیم، باید این را حل کنیم، باهم باشیم، کشتار را از بین می‌برد، این کار را می‌کند. این مورد رضایت خداوند هم واقع می‌شود ولی خداوند کار خودش را طور دیگری می‌کند، سونامی می‌فرستد، زلزله‌ی ژاپن می‌فرستد، چقدر کشته شدند؟ اینها را هم می‌فرستد. اینها هم همیشه نمی‌شود، سونامی را خدا می‌فرستد، بعد به این می‌گوید: آقا! من تو را خلیفه قرار دادم، اینطوری یک سونامی، یک موج دریا تو را از بین برده چرا نمی‌روی فکر کنی؟ چرا اینطوری شده؟ همه‌ی دانشگاه‌ها را برمی‌انگیزد که بروند دنبال این مسأله، که این چیست؟ این را کشف می‌کنند، مثلاً که چرا اینطوری شده و فلان و اینها. همه‌ی چیزی، دعاوی که برای اینها باید چیز کند این است که نسل بشر را، تعدادش را کنترل کند. در این زمینه از جنبه‌ی روانی‌اش، از جنبه‌ی جسمی، بشر هم مثل همه‌ی آن جانداران دیگر پستانداران، تولید مثلشان همانطوری است و همان قواعد را دارند، اما ما که از روان جانداران دیگر خبر نداریم، شیر چطور فکر می‌کند؟ گوسفند چطور فکر می‌کند؟ بره چطور؟ ولی از خودمان که خبر داریم. از این راه چیز می‌کند برای اینکه این تله و این به اصطلاح یا بگوئیم این چاهی که جلوی بشر آفریده می‌شود، فلان و اینها. بعضی‌ها برای اینکه نگوئیم مثلاً پس چرا اینطوری است؟ بزرگان ما یک چیزهایی گفته‌اند. مهمترین مسأله‌اش مسأله‌ی رعایت

محرم و نامحرم است بین مرد و زن، که اینها را، این امر را تحت کنترلی قرار داده و می‌گویند که از این کنترل خارج نشوید برای اینکه راهش، این دری که وارد می‌شوید همان قدم اولش لیز است. اگر قدم گذاشتید، لیز می‌خورید... به همین جهت به همه سفارش کرده است که از تماس دست و تماس با نامحرم خودداری کنید. این را گناهی شمرده است، خود این بالنفسه گناه است، نه اینکه گناهی که آن آخر ممکن است منجر شود به آن، خود این یک گناه و یک چیزی است، منتها گناهِش سبکتر است. هر چه برود جلو، گناه غلیظ‌تر می‌شود. البته این را من بارها گفته‌ام آقای سلطان‌علیشاه فرموده‌اند: دینی را به مویی نبسته‌اند ولی حالا نمی‌دانم خود ایشان فرموده‌اند یا بعد آقای نورعلیشاه توضیح داده‌اند فرموده‌اند: ولی آن درویشی که نتواند یک مو را حفظ کند یا رعایت کند، او اصلاً درویشی‌اش نقص است، نه اینکه چیز است، آنچه را امر است. بنابراین همانطوری که دیدیم در اخذ بیعت نه تنها رأس این تعهدات که رعایت احکام شریعت است و رعایت محرم و نامحرم است، مؤکداً ذکر شده، بلکه عمل آقایان مشایخ و خود من هم در مورد تشرّف آقایان همینطور است. البته همانطوری که گفتیم، دینی را به مویی نیستند، بله! ولی آن کسی که نمونه می‌خواهد بگیرد، از یک مو نمونه می‌گیرد، بله! اگر ما مسلمان‌ها بگوییم که مثلاً در اسلام نباید مو دیده شود، یکی که با اسلام مخالف است اگر دید یک مسلمانی یک دانه مویش دیده می‌شود ایراد می‌گیرد و می‌گوید تو

چطور مسلمانی هستی؟ بنابراین، این قسمت هم، با وجود اینکه در بیعت ذکر شده، در تعهداتی که شده و حتی در مصافحه، چون در مصافحه که یادآوری بیعت الهی است، در آنجا محرم و نامحرم نیست، همه‌ی پیروان ولایت محرمند به ولایت ولی محرم و نامحرم دقیقاً باید رعایت بشود. البته این خطا از افراد عادی، ان شاء الله خدا می‌بخشد. اما مسلماً آقایان، یعنی هر چه مسئولیت شخص، چیزش بالاتر باشد، مسئولیتش هم بالاتر می‌رود ولی این دستوری است که برای همه هست و بسیاری مفاسدی که امروز هست از عدم رعایت این دستور است. همه‌ی دستورات به جای خودش، منتها در هر زمانی، به مناسبت وضعیت اجتماعی، یک دستور شدیدتر می‌شود. ان شاء الله خداوند به همه‌ی ما توفیق بدهد که بتوانیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

امروز مجلس ترحیم در این مسجد مربوط به پسر علیرضا خان امیرسلیمانی است، گرچه خودش فقیر نبود و با من هم زیاد آشنایی نداشت ولی مجموعه‌ی خدماتی که پدران او کردند و عمده، همین جایی است که الان شما نشسته‌اید، من نشسته‌ام حرف می‌زنم حسینیه ساختند، متعلق به او است. این است که فکر کردم فقیر هم نیست، نباشد. اینها از مرحوم عضد الملک هستند که جدّ اینها نایب السلطنه بود، آن ساختمانی که اسم آن را گذاشته‌اند: معراج شهدا، آنجا منزل شخصی او بود، اینجا این طریق نبود، با متفاوت مختصری، پذیرایی او بود. او البته طبق عرف آخوندهای متنفذ آن زمان، با درویشی بد بود. کوچکترین پسر او، کوچکترین نبود، لقب او، آنوقت‌ها سالارالدوله بود، بعد مشیرالسلطنه شد. مشیرالسلطنه درویش شد، این خیلی ناراحت شد و این پسر را تقریباً طرد کرد. در آن زمان یک بیوتاتی داشت، بیوتات یعنی جاهایی که میراخور و اسب و الاغ و اینها دارد، در آنجا به او اتاقی داده بودند، آنجا زندگی می‌کرد. دم در منزل و حال آنکه آن هم پسرش بود، این خیلی از این قضیه از پدرش ناراحت بود، از طرفی هر وقت هم چیزی می‌گفت، به او می‌فرمودند: احترام پدر را باید نگه‌داری. تا خیلی ناراحت شد، متأثر شد و ناراحت بود و اینها. زمان

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۲۰ ه. ش.

آقای سلطان علیشاه بود، یک شب خواب دید که ایشان آمدند و گفتند که: از حالا تا چهل روز دیگر، اگر جهت دیگری پیدا نشد بعد از چهل روز شاه به فلان کس غضب می‌کند و دستور می‌دهد بیاورند که او را بکشند و اگر پدر تو همانوقت برود به دربار و وساطت کند، جان او را نجات داده، اگر نرود او از بین می‌رود. او از دوستان و اقوام آنها هم بود. این بیدار می‌شود جریان را به پدرش می‌گوید. پدرش خیلی حرف‌هایی که می‌شنود این هم مثل همانها. خودش ناراحت بود تا روز چهارم، که اصلاً خوابش نبرد که امروز دیگر روز آخر است باید آنطور شود. صبح زود می‌بیند در می‌زنند البته هرگز رسم نبوده که از صاحب‌خانه، از خود ارباب‌ها کسی برود در را باز کند، آنوقت‌ها زمان قاجار و این اواخر خیلی اعیانی بودند ولی اینقدر که ناراحت و منتظر بوده خودش سریع می‌رود در را باز می‌کند. می‌بیند: یکی از دربار است. درباریان را می‌شناخته. می‌آید، می‌گوید: با آقا کار دارم، آقای عضدالملک، به عضدالملک می‌گویند و او اجازه می‌دهد و می‌گوید: بیاید، مشیرالسلطنه این را همراهی می‌کند تا در اتاق پدرش، عضدالملک و پشت در می‌ایستد ببیند چه می‌شود، نمی‌ایستد که گوش بدهد یادتان نرود، یاد نگیرید. می‌ایستد ببیند چه می‌شود، بعد از دقایقی، این می‌آید و می‌رود. به فاصله‌ی کوتاهی پدرش هم لباس می‌پوشد که برود دم در که مشیرالسلطنه را می‌بیند، یک نگاهی به قول خودش نگاه

عجیبی می‌کند، مثل اینکه می‌گوید: التماس دعا و به دربار می‌رود. مشیرالسلطنه را شاید کافر می‌دانسته، از یک آدم کافر می‌گوید: التماس دعا. یک مدتی طول می‌کشد، بعد که عضدالملک از دربار برمی‌گردد، مشیرالسلطنه یعنی پسرش را احضار می‌کند، بعد می‌رود پیش او، عضدالملک خیلی محبت می‌کند و احترامش می‌کند بعد می‌گوید اگر می‌خواهی بروی به دیدن مرشدت آقای سلطان‌علیشاه، کالسکه‌ی من را بردار و با آن برو، آقای حاج شیخ عبدالله هم اگر می‌خواهند، با ایشان برو، ایشان هم باشند باهم بروید و برگردید. مثلاً می‌گوید: سلام من را هم به آقا برسان، یا نمی‌گوید، به هر جهت و می‌گوید: بله من رفتم دربار، دیدم محاکمه‌ی آن شخص است، آن نزدیک من دخالت کردم و گفتند: او را به تو بخشیدیم برو. معلوم می‌شود همان خواب او درست درآمد. عضدالملک هم بعد از آن خیلی معتقد می‌شود و علاقه‌مند. کالسکه را می‌دهد به ایشان، بعد می‌روند به بیدخت و آنجا مثل اینکه همان وقت بوده یا کی بوده، آقای سلطان‌علیشاه می‌فرمایند: کالسکه‌ی خودش را داده معلوم می‌شود عضدالملک میل سلطنت کرده. اتفاقاً بعد هم نایب‌السلطنه می‌شود یعنی پادشاه (احمدشاه) یک بچه‌ی کوچکی بوده این نایب‌السلطنه می‌شود؛ یعنی همه‌کاره. این در اینجا سکونت نمی‌کند، یعنی اول که نمی‌دادند بی‌قول‌های، نه مالی نه چیزی به او نمی‌دادند، مفصل در یادنامه‌ی صالح نوشته‌اند.

همینطور دو تا پسر داشت این آخرها که من یادم هست این علیرضاخان پسر کوچک او بود که شاهزاده بود و مادرش هم از شاهزاده‌ها بود و پسر بزرگ او علی اکبرخان که چپ بود، درویش بود ولی درویش خیلی هم معتقدی و در مسائل اجتماعی چپ بود. حکم اعدام او را داده بودند، به هر طریقی بود، بالاخره خداوند تفضل کرد او را اعدام نکردند. مشیرالسلطنه که بعد مرحوم شد، این دو تا برادر با هم اختلاف داشتند، از قدیم هم اختلاف داشتند. مشیرالسلطنه ثلث مال خود را بخشیده بودند به حضرت صالح‌علیشاه، در اختیار ایشان بود. من را وکیل کرده بودند، به من فرمودند، این مال برای این است که بین اینها، دو برادر الفت باشد. مال پدرش هست باید به میل پدرش رفتار بشود و هر وقت خرجی داشت از این بکن اگر قرار بود مهمانی بکنی، اگر قرار بود، یک ملک اختلاف داشتند این گفت: مال من است و او گفت: مال من است، قیمتش را بگذار، بده به یکی دیگر خلاصه تمام شد آن. زود معلوم شد مصرفش این است، اینجا وقف شد و به این طریق به اندازه‌ای که خدمت می‌توانستند بکنند این خاندان به درویشی خدمت کردند و بنابراین من بر خودم فرض می‌دانستم. مخالف نبود ولی جوان امروزی بود این است که برای او مجلس ترحیم گرفتیم. یکی از صفاتی که خداوند فرموده است ما رعایت بکنیم، به این طریق فرموده است که: مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ، کسی که در مقابل محبتی که

مخلوق خداوند که بنده‌ی خداوند به او کرده شکر و تشکر نکند، خداوند را تشکر نکرده است. اینقدر به شکرگزاری اهمّیت داده‌اند. بنابراین ما هم، یعنی من خودم فکر کردم که اقلّ خدمتی است که می‌شود به خاندان او کرد. ان‌شاءالله خداوند همه‌ی ما را ببخشد و همه‌ی ما را توفیق بدهد که هرچه خودش می‌خواهد انجام بدهیم.

الهی چنان کن سرانجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

به موازات اینکه دیگران می‌خواهند ما را بشناسند، ما یعنی عالم درویشی و تصوف و... ما هم در هر بار، شناختِ خودمان از خودمان جلوتر می‌رویم. آخر دنیای امروز یک جور عجیبی شده، به این معنی که خداوند پیش از آنکه بفرماید: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲، بشر هم یک حیوانی بود، مثل آنهاى دیگر، یک خرده باهوشتر از حیوانات دیگر بود. بعد که نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، نه اینکه روح اولی را از آنها گرفت و نفخه‌ی خدایی داد، بلکه به همان موجود غیر الهی، یعنی حیوانی که در سلسله‌ی حیوانات جا می‌گیرد، یک روح الهی به همان اضافه کرد. البته در طی تاریخ که تحولاتی در همه‌ی جانداران ایجاد شد، در انسان هم طبعاً بود، منتها تفاوتش این است که در بسیاری از جمادات، موجودات، تحوّل ایجاد شده، یک چیز دیگر شده‌اند. یعنی مثلاً در آب تحوّل ایجاد شده، بعضی آب‌ها به جای اینکه H₂O باشند دو تا اکسیژن دارد برای چیز، یعنی تحوّل ولی در انسان این تحوّل ایجاد نشد، این تحوّل نیست برای اینکه وجود انسان به اعتبار ارتباط با خداوند است و هر چه با او ارتباط دارد تابع تحوّل نمی‌شود، همه چیز تابع او هستند. فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً^۳ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلاً^۳، مثل لباسی است که

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۲۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره حجر، آیه ۲۹/ سوره ص، آیه ۷۹.

۳. سوره فاطر، آیه ۴۳.

دربیاوریم، یک لباس دیگر می‌پوشد. این است که این سؤالی یا ایرادی که می‌گیرند که آقا! شما تصوّف را با مقتضای روز عوض کنید! مقتضای روز را عوض می‌کنیم. روز و مقتضایش به خداوند تعلق دارد، تصوّف هم ارتباط با خداوند است، هیچ تغییری نمی‌یابد. «آنچه تغییر نپذیرد تویی!» و هر چه که تغییر پذیرد تو نیستی، یعنی تصوّف نیست.

بعد برای اینکه نمی‌فهمند، یک مشکلی که دارند و داریم و همه در فهم آن است و آن این است که ما بخواهیم معنا را به زبان درآوریم، حتّی محبّت. محبّت یک معنایی است، چه تعریفی از آن می‌توانید بکنید؟ هر چه از محبّت می‌گویید آثار محبّت است، نه خود محبّت.

هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم، خجل‌گردم از آن

دنیای امروز همه چیز روی سیاست است، «دنیای امروز» نه دنیای مخلوق خداوند و رهروان راه خداوند.... امروز فلان کس با فلان کس باهم ملاقات می‌کنند، رادیو، تلویزیون، اینها می‌بینیم! تنگ یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و روبوسی و برادر عزیز! فردا سایه‌ی هم را با تیر می‌زنند. اینکه تغییر پذیرد، این الهی نیست. ما بخواهیم چیزهای الهی را به زبان درآوریم، از این قبیل می‌شود. یکی از این مواردش مثلاً این است که احزاب یا گروه‌های سیاسی، باندها، هر چه در عالم سیاست خواستید، هر گروهی یک چیزی می‌گوید، یکی الان،

ظاهر حرفشان خوب است، می‌گوید: نان و کار و آزادی برای همه، بله، این چه عیب دارد؟ ما که نگفتیم عیبی دارد، ما می‌گوییم: به ما چه؟ به این مجلس، به ما چه؟ یعنی اینهایی که ما اینجا نشستیم، در این مجلس، این حرف به ما چه؟ رفتیم بیرون بله! هر وقت خواستیم نان بگیریم، داد و بیدادمان، آی! نان برای همه، آب برای همه. این است که به لفظ خیلی مشکل است، یکی از این مشکلات لفظی است که معمولاً در همه‌ی گروه‌های سیاسی، باندهای سیاسی، احزاب یک شعار درست می‌کنند. شعار اصلاً لغتش در قدیم، از عربی آمده دیگر. در جنگ یا اینها، هر سرگروهی لباس مخصوصی می‌پوشید که در جنگ نشان‌دهنده باشد. مثلاً یک لباس رو داشتند، یک لباس زیر، زیر پیراهنی. آن را می‌گفتند: دِثار، این را می‌گفتند: شِعار. شِعار، حالا بله، شِعار اینهایی که نمی‌دانم چی می‌گویند، شِعارِ نوار سبز است یا نوار سفید است که به دست می‌بندند. شعار شیعیان آل علی علیه السلام سبز بود، رنگ سبز، لباس سبز می‌پوشیدند، شعار بنی‌عباس سیاه بود، لباس سیاه می‌پوشیدند. این معنی شِعار و دِثار. شِعار را می‌شود عوض کرد، حتی جلوی دیگران شِعارش را درمی‌آورد، یک لباس دیگر می‌پوشد، ما شِعار نداریم، ما می‌خواهیم شعور داشته باشیم نه شِعار. البته این هم که حرف آمد، لغت‌بازی است شعور و شِعار و اینها ولی مطلب همین است. وقتی مثلاً یک حزبی می‌گوید شِعارش این است، البته حالا شِعار در

معنا، با آن معنای اولیه یک خرده فرق کرده. می‌گویند فلان، شعار... مثلاً می‌گویند شعارمان، حکومت طبق قانون، یعنی اگر آن مثلاً عملی شد، شمایی وجود ندارید. وقتی می‌گویید شعار من مثلاً، هر عبارتی، حکومت قانون، آمدیم فرض محال این وضعیت به وجود آمد، دیگر شما از بین رفتید! شعار یعنی آن هدفی که به آن برسید، بعد دیگر از بین رفتید ولی تصوّف و عرفان از بین نمی‌رود، همیشه حاصل هست و هیچوقت از بین نمی‌رود. اینکه می‌گویند: «عاشقان را مذهب و ملت خدا است»؛ یعنی خدا که از بین نمی‌رود. حالا به زور اینها می‌خواهند که یک شعار به ما بچسبانند. می‌گویند شعار شما چیست؟ دو سه بار که چنین سؤالی کردند، آدم می‌گوید که لابد یک چیزی، می‌گوید یک جوابی بدهد. آن جواب اولی‌اش که باید بگوید ما شعار نداریم. شعاری که شما می‌گویید نداریم. ما شعارمان خدا است، همین. همه‌ی این شعارهایی که شنیده‌اید و شنیده‌ایم و خواهیم شنید، همه‌ی اینها ظاهراً هیچکدام عیبی ندارد، همین ببینید، عبارت را ببینید هیچ عیبی ندارد ولی به عکس آن شعر مشهور که می‌گوید: عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ، باید بگوییم: عِبَارَاتُكُمْ شَتَّى وَوَبُحْكُ وَاحِدٌ، همه‌تان. آنوقت پس فردا، بله می‌گویند ما که یک شعاری چیز کردیم، یکی دیگر هم همین شعار را اگر داشته باشد، می‌گویند شما جزء آن هستید، شما با آن هستید، نه، ما با خداییم، مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ، ما مال خداییم، خدا هم مال ماست. نه

که «خدا مال ماست» مال ما خدایی است، در چیز. یکی نمی دانم بعد شعار فراماسونر را به ما می گویند، می گویند این شعارتان است پس شما فراماسونر هستید. یک شعار کمونیست‌ها، چپ‌ها، را می گویند، می گویند این است شعار شما، پس شما کمونیست هستید. آخر ببینید همه رقم، تهمت وقتی حرفشان می گوئیم که با زبان در نمی آید، مطلب ما را نمی فهمند ولی می بینیم اینکه یک جا، یک عده‌ای می گویند، تهمت می زنند، می گویند به ما پول داده‌اند، یعنی به من پول داده‌اند که ما در انتخابات به نفع فلان کس تبلیغ کنیم. بعضی‌ها می گویند ما پول‌ها را جمع کرده ایم، می دهیم به کمک او که انتخاب بشود. کدامش را باور کنیم؟ این، هر دو را من دیده‌ام! هر دو انتقاد را. این نمونه‌ی انتقادات و چیزهایی است که از ما می کنند. ما نه آنیم و نه این. بلکه بین الامرین. حالا این عبارت را گفتم، البته یاد کسی باید بکنیم، گواينکه در این مورد نبوده مرحوم شيخ محمد عبده، از مردان دانشمند و فاضل بود و روی همین که حضرت صالح علیشاه به او احترام می کردند، محبت می کردند، به او فرمودند: شما آقای، این است که من هم خیلی به او ارادت داشتم، پیش او می رفتم. او تعریف می کرد که مرحوم حاج مآسلمان، حضرت آقای شهید، به عبارتی که او گفت من گفتم، جایی در یک جلسه‌ای، از کدام یکی از آقایان، صدرا پرسیدند که مردم از ما چه می گویند؟ ما را چطور می دانند؟ گفته بود: آنهایی که مرید شما

هستند که شما را هم‌ردیف امام می‌دانند. آنهایی هم که دشمن شما هستند شما را از شمر و یزید بدتر می‌دانند. ایشان لبخندی زدند، فرمودند: نه، ما نه آنیم و نه این بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ. حالا این عبارتی که من گفتم، چون یاد ایشان کردم، صحیح نیست که بدون یادآوری یادشان بکنیم و رد بشویم.

مثلاً این مقوله‌ی ما از مقوله‌ی مصاحبه‌ها بالاتر است. مصاحبه کنیم در معنای حلوا. چه می‌توانیم بگوییم؟ هیچ چیز نمی‌توانیم بگوییم ولی هر چه هم بگوییم بجاست. برای اینکه از شیرینی‌ای صحبت می‌کند که تمام عالم باید به کام ما شیرین باشد. یعنی از همه. این قابل مصاحبه نیست. وقتی یک نفر مثلاً سنی، یک نفر شیعه، یک نفر اسماعیلی، می‌آیند در مجلس درس و بحث مذهبی، هر کدام نظر خودشان را می‌گویند. بعد در این بین، بانگ نماز بلند می‌شود، هر سه تا بلند می‌شوند نماز می‌خوانند. ما به این نظر وحدت، تکیه داریم. یعنی به همان چیزی که پیغمبر فرمود: وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۱، اندوه به خودتان راه ندهید، سست نشوید، سستی نکنید، شما بالاتر از همه هستید اگر ایمان داشته باشید. ایمانش یعنی همین. بعد در اینجا آنوقت اصطلاحات سیاسی به کار می‌برند. مثلاً از یک نفر روستایی، درویش، از درویش خیلی بزرگوار هم پرسند دموکراسی

چیست؟ این اصلاً نمی‌شنود، می‌گوید: یعنی چه؟ نفهمیدم. دموک... چه گفتی؟ بعد می‌گوید دموک... این چه است؟ دوباره... این دموکراسی را در لغت نمی‌داند ولی می‌گوید: لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، خداوند ما را آدم آفریده، محترم شمرده. همه را محترم شمرده.

آنوقت موریانه، (ببخشید من از ری و روم همینطور می‌گویم، شماها به هم وصلش کنید.) موریانه می‌آید، در گناباد خیلی به ما لطمه زده، کتابخانه‌ها، کتاب قرآن است. می‌جود، همه‌اش را می‌جود. صفات شیطان را می‌جود، صفات خداوند را هم می‌جود. همه‌ی اینها را می‌جود نمی‌فهمد. می‌خواهد کتاب را از بین ببرد، البتّه جنبه‌ی طبیعی‌اش این است که می‌خورد، خورنده است ولی آن همه را از بین می‌برد. اینها هم مثل موریانه به ما می‌افتند، افتاده‌اند به جان افکار ما، به جان قرآن ما، به قرآنی که اندر سینه داریم. حافظ یک شعری می‌گوید.

یا می‌گوید: دموکراسی چیست؟ بعد می‌گوید: هان! دموکراسی تعریفش این است. می‌گوییم ما دموکراسی بهتر از همه‌ی شماها داریم. به‌قول آن شاعر از زبان حضرت مست‌علیشاه یا زبان محمدشاه:

بنازم به بزم محبت که آنجا

گدایی و شاهی مقابل نشیند

این است. بعد می‌گویند: رهبرتان را چطور انتخاب می‌کنید؟

مگر شما که می‌خواهید بروید پیش طیب رأی می‌گیرید؟ من در این جمع می‌گویم: آقا رأی به چه کسی می‌دهید؟ رأی ندارد. طیب متخصص است که دیگری نیست. به متخصص رجوع می‌کنیم. این متخصص از کجا متخصص شده؟ یک طیب متخصص دیگری، این را درس داده، این پیش او درس خوانده و تشخیص داده که این دیگر درس‌هایش را یاد گرفته. پس من نیستم که انتخاب می‌کنم چه کسی رهبر من باشد؟ خداوند انتخاب می‌کند حالا به هر نحوی مصلحت داشته باشد. منتها همانطوری که مجموعه‌ی بشر از لحاظ علوم، دانش، پیشرفت کرده، در این پیشرفت هم جناح الهی پیشرفت کرده‌اند، پیشرفت گفتم آن پیشرفت که چیز نیست که تغییری کند، نه! در وسایل زندگی. همانطور شیطان هم پیشرفت کرده. به همه‌ی طرق جدید گول زدن بشر دسترسی پیدا کرده. به هر طریقی بتواند بشر را خراب کند، گول بزند. آخر هست که چه بسا نمازگزاری که نماز لعنتش می‌کند. چه بسا روزه‌گیری که روزه لعنتش می‌کند و همینطور. چطوری لعنتش می‌کند؟ شیطان اجازه داشته، خداوند گفت که *وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ*^۱، در همه چیز بشر می‌توانی، برو دخالت کن. که گشته شیطان راه‌های این دخالت و این چیز را پیدا کرده. انواع تبلیغات و دشمنی‌ها و تفرقه‌اندازی‌هایی که بین ما می‌شود، خلاصه بین بشریت می‌شود کار شیطان است. البتّه آن مثلی هست که یکی،

یک خطایی کرد بعد پشیمان شد گفت که بر شیطان لعنت. شیطان حاضر شد، گفت: تو بر من لعنت کردی، من از کجا فکرم رسیده بود به این کار؟! من تا حالا فکرم نرسیده بود به این گناهی که تو کردی. تو به من یاد دادی! حالا شیطان منظور اینطوری... خیلی مفصل برنامه‌های دیگری هم هست، فقط خیلی باید دقیق باشیم. مثلاً قاعدتاً می‌گویند سؤال، هر کسی سؤال می‌خواهد بکند سؤال را یک‌طوری مطرح می‌کند و سؤال می‌کند که شعار شما چیست؟ شنونده می‌گوید لابد یک چیزی هست، من فکر کنم جوابش را بدهم. یک چیزی می‌گوید، همان غلطش است. بگویند ما شعار نداریم. بعد می‌گوید شعارتان پس این است؟! حرف خوب است، درست است. مثلاً می‌گوید پس شعارتان این است که حلوا شیرین است، خربزه آبکی است، فکر نان کن. ما می‌گوییم اینها حرف‌هایش درست است. این هم می‌گوید این شعارتان است، می‌گوییم بله همین است. پس فردا یک خربزه فروشی می‌آید می‌گوید اینها تابع من هستند. برای اینکه شعارشان این است که خربزه آبکی است. ما را به آن می‌چسبانند. ماشاءالله شعارها، شیطنتها هم امروز در دنیا اینقدر زیاد است. اینکه در پندصالح فرموده‌اند: مؤمن باید زیرک و هوشیار باشد، فرمایش امام است که **الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ**، کَیْس یعنی کیاست خیلی زیاد داشته باشد. نترسد که آقا من که کیاست ندارم. چرا! خدا قسم خورده گفته: **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا**

جزوه صدویازدهم / ۴۹

فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا^۱، نفسی که من آفریدم، خودم راه صحیح و ناصحیح را به او الهام می‌کنم. حالا، حرف هنوز هست ولی صحبت کردن هم مشکل است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

برای اینکه ما، همه‌ی بدی‌ها را یک جایی جمع کنیم، همه‌ی این بدی‌ها را به شیطان نسبت می‌دهیم. در واقع او از هر خطایی که بشر بکند، خوشحال می‌شود چون از اوّل هم سنگ بنایش بر دشمنی با بشر بوده است. به همین جهت هم، خدا به بشر (به آدم و حوّا، به هر دوی آنها) توصیه کرد و گفت: اینکه می‌بینید، اسمش شیطان است، دشمن شماست، به حرفش گوش نکنید، دنبالش نروید. اگر خداوند این را نگفته بود، شاید عمل آدم و حوّا، عمل معمولی‌ای بود، یعنی یک گناهی کردند ولی با وجود اینکه خداوند گفت، اینها اشتباه کردند. این است که خداوند در واقع، اینها را مجازات کرد.

در مورد شیطان، آیه‌ی قرآن می‌گوید که وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخُلُوكِ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ^۲، فرمود: به هر طریقی دستت می‌رسد دخالت کن، اذیتشان کن و در مال و فرزند آنها، با آنها شریک شو، که البته خود همین خیلی شرح و تفسیر دارد. با این همه قدرتی که به شیطان داده، به انسان قدرت اضافه‌ای نداده است ولی خودش به انسان گفته إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا^۳، کید شیطان، حقّه‌بازی‌های شیطان ضعیف است. یعنی با او می‌توانی مبارزه کنی، برو مبارزه کن. آن روحی که خداوند در انسان دمید، آن، موهبتی است که بتواند با

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۳/۲۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره اسراء، آیه ۶۴.

۳. سوره نساء، آیه ۷۶.

شیطان مقابله کند. (نوع انسان) البتّه، شما هر فردی خودش را حساب کند، می‌گوید: خدایا! من ضعیفم، هزار کلّک به شیطان یاد دادی که بیاید من را اذیت کند، تقصیر من چیه؟ ولی فرد فرد بشر را در نظر نمی‌گیریم، مجموعه‌ی بشریت را خداوند یاد داده، گفته است که برو دنبالش. آن علمی که خداوند به آدم داد، به شیطان نداد؛ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۱، خودِ خدا یاد داد. بنابراین، حتماً بشر در مبارزه موفق می‌شود، پیروز می‌شود (نمونه‌های فراوانی دارد) از بسیاری بیماری‌ها؛ میکروبی یا ویروس است یا اینها، که آن میکروب یا ویروس خودش یکی از گروه‌های شیطان حساب می‌شود. برای ما شیطان است ولی خودش یک وجودی دارد. خداوند او را آفریده، همانطوری که ما را آفریده است. به او این قدرت را داده که اگر وارد بدن ما بشود همه را در برمی‌گیرد ولی به ما مهلت داده و یاد داده که اگر این آمد، این کار را بکنید. بنابراین با همه‌ی اینها نمی‌شود و نباید از خودمان ناامید بشویم و از خداوند گله کنیم. عمده‌ی شیطنت‌های شیطان در مورد انسان، از لحاظ بدنی نیست که میکروب و اینها باشد، بلکه از لحاظ فکری است، که خداوند مقرر کرده و به انسان گفته است که انسان خودش مراقبِ فکر خودش باشد و هدایت کند. این است که شیطان از هر طرف می‌خواهد در زندگی ما وارد بشود و حیات و آرامش ما را به هم بریزد. حتی از طریق نماز، آن داستان مثنوی که مباحثه‌ی شیطان و

معاویه را ذکر کرده که شیطان معاویه را بیدار کرد، گفت پاشو نماز را بخوان. معاویه خیلی زرنگ بود. گفت: تو کی هستی؟ گفت: شیطان. گفت: شیطان من را بلند می‌کند که نماز بخوانم، یعنی یاد خدا! بحث مفصلی دارد که مثنوی را بخوانید، بسیار جالب است. البته دنبال‌ه‌اش را ذکر نکرده برای اینکه آن نمازی که شیطان آدم را بیدار کند و برود نماز، آن نمازی است که مال شیطان است. ممکن است بیدار هم که بشود صدتا فحش بدهد، اگر واقعاً منصرف شد از اطاعت شیطان، آنوقت درست است، اگر نه جزء کار شیطان است. بسیاری از عبادات همینطور است چون همه‌ی عبادات را خداوند گفته است برای خاطر من با خلوص نیت، برای اطاعت من بخوانید اگر ذره‌ای نیت دیگری در آن باشد، خدا آن را قبول نمی‌کند. البته این حرف را خواهید گفت که پس چرا ما نماز بخوانیم؟ نه! نماز که ما می‌خوانیم به واسطه‌ی اطاعت یک امری است. می‌گویید بایست، این حرکات را بکن. ما اطاعت می‌کنیم. اگر حالش را نداریم، خلوص نیتی نداریم، آن یک بحث جداگانه‌ای است ولی به هر جهت، شیطان در نماز هم دخالت می‌کند می‌خواهد که ما را گمراه کند. این است که من در مورد نماز شب به بعضی‌ها می‌گفتم، البته نماز شب از مستحبات هم هست، بستگی به روحیه‌ی شخص هم دارد که این شخص واقعاً مشتاق است یا نه؟ خیلی‌ها نماز شب می‌خواندند و... بعد که سؤال کردند (خیلی قبل) گفتم: نماز شب تو فایده ندارد، نماز شبی که تو نه تنها به امر

شیطان می‌خوانی، به امر آن ساعت شماطه می‌خوانی، ساعت زنگ می‌زند بلند می‌شوی نماز می‌خوانی. نماز، آن نمازی است که بدون ساعت بلند شوی، بدون آنکه حتی خودت شعور داشته باشی، بلند شوی نماز بخوانی و الا این نماز یک عادت است. در طریق هم در شرح حال یکی نوشته، می‌گوید: پیش فلان شخص بودم، صحبت‌های مختلفی می‌کرد (البته صحبت‌های خلاف دین) بعد اذان گفتند. بلند شد بلافاصله به نماز. گفتم: تو که این حرف‌ها را می‌زنی، این نماز چیه؟ گفت: این نماز را هم روی عادت مردم و هم روی عادت بدن می‌خوانم. اینطور نماز، نماز نیست، یک ورزش است. به هر جهت این است که خیلی اوقات، خیلی‌ها دعاهایی که می‌کنند، می‌گویند: خدایا بدی ما را اصلاح کن. یعنی همین است دیگر، من بهتر از این نمی‌توانم بکنم. خدایا خودت همین را درست کن. ان شاء الله.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهاردهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۵۰۰ تومان	۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)
مجموعه هجده: ۱۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)
	۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)
	۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)
	۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)
	۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)
	۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)
	۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)
	۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)
	۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)
		-
۵۰۰ تومان	۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)
مجموعه هجده: ۱۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)
	۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)
	۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)
	۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)
	۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)
	۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)
	۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)
	۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)
	۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)
		-
۵۰۰ تومان	۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)